

قورباغه عینکی

قورباغه توی برکه نگاه کرد وسط برکه ی آب، یه سنگ سبز دید . از روی خشکی پرید روی سنگ وسط آب . وقتی پرید تازه متوجه شد ...

قورباغه توی برکه نگاه کرد وسط برکه ی آب، یه سنگ سبز دید . از روی خشکی پرید روی سنگ وسط آب . وقتی پرید تازه متوجه شد که اون یه سنگ نبود یه برگ سبز بود . برگ سبز توی آب فرو رفت و قورباغه هم افتاد تو آب . قورباغه که اصلا حوصله خیس شدن نداشت از آب پرید بیرون و دوباره کنار برکه توی خشکی نشست . بعد نگاه کرد به اطراف، یه دفعه یه مگس دید که روی زمین نشسته و به نظرش اومد که خیلی هم خوشمزه است.

با یه حرکت سریع، زبونشو بیرون آورد و مگسو شکار کرد ولی تا اونو تو دهنش گذاشت تازه فهمید مگس نبوده یه حلزون سیاه بوده. قورباغه، حلزون رو روی زمین گذاشت و ازش معذرت خواهی کرد.

قورباغه به دنبال یه شکار خوب راه افتاد اما یه چیز عجیب توی راه دید. اون یه سنگ خالخالی دید که داشت آروم آروم راه می رفت. مثل اینکه به سمت قورباغه می یومد . قورباغه ترسید و پا به فرار گذاشت . ولی صدای لاک پشت رو شنید که می گفت آهای قورباغه وایسا من نفس ندارم اینهمه دنبال تو پیام . لطفا وایسا .

قورباغه تازه فهمده بود که اون سنگ خالخالی نیست . دوستش لاک پشته . قورباغه دیگه از کارهای خودش تعجب کرده بود. پیش لاک پشت رفت و همه چیزو براش تعریف کرد. لاک پشت گفت پس به خاطر همینکه که صبح از جلوی من رد شدی ولی منو از خواب بیدار نکردی ! حتما منو درست ندیدی!

بعد قورباغه گفت شما فکر می کنید که چشمای من ...

لاک پشت گفت بله البته چشمای تو ضعیف شدن و باید عینک بزنی .

قورباغه گفت اونوقت می شم یه قورباغه ی عینکی .

لاک پشت گفت خوب بشی مگه چیه! تازه خیلی هم بانمک می شی !

اون روز بعدازظهر، قورباغه و لاک پشت به یک مغازه عینک فروشی رفتند تا یه عینک مناسب برای قورباغه بخرن. قورباغه عینکهای زیادی رو امتحان کرد. بلاخره یه عینک قورباغه ای خیلی بامزه انتخاب کرد و خرید. حالا قورباغه با کمک عینک، خیلی بیشتر می تونه مگس شکار کنه. حتی مگس هایی که خیلی دورتر هم پرواز می کنن رو می بینه . خلاصه قورباغه قصه ما خیلی خوب و همیشه از عینکش استفاده می کنه و به قول خودش یه قورباغه ی عینکی شده.